**پلکان بهشت**

علي خدادادي

خداوندا ... من براي خود به مساله‌اي بدل گشته‌ام...

آگوستين/ اعترافات، 10:16

آن‌که خودش براي خودش مساله‌اي شده، خوب مي‌داند که انسان‌ها را متن‌ها مي‌سازند. آن‌که مي‌خواهد شرحي از خودش به دست دهد و جهاني از خودش بسازد، دير يا زود خواهد فهميد که بايد به سراغ کتبِ کتبي و شفاهي‌اي برود که به او امکان‌ِ تجربه‌ي جهان را داده‌اند. آن‌که مي‌خواهد بداند چگونه آني شده که هست، بايد متوني را از نظر بگذراند که او را «او» کرده‌اند و اينها دقيقاً کارهايي است که آگوستين کرد. او سال‌ها براي خودش مساله بود و همين هم، بخش اول «اعترافات» او را به فهرستي از متوني بدل کرد که بد يا خوب، «او» را ساختند. متون ادبيات باستاني، متون فلسفه‌ي رومي، متون رياضيات، افسانه‌هاي خدايان، متون افلاطون و نوافلاطونيان، متون مانوي و... اموري بودند که او بيش از پدر و مادر و دوست و مدرسه و شهر و کشور خود، در بخش زندگينامه‌اي «اعترافات»اش به آنها پرداخت. متون‌ِ آموزش، متون جامعه، متون ارزش‌ها و اخلاق، متون گله. آگوستين خودش را در «اعترافات» از دل نام‌هايي چون ويرژيل و هومر و افلاطون و فلوطين و سنکا و سيسرون و ماني و... بيرون کشيد و نشان داد چگونه آني شده که هست. قسمت زندگينامه‌اي اعترافات -که آگوستين در فصل نهم کتاب آن‌ ا به دلايلي رها کرد- شرح واکنش‌هايي است -چه پذيرش و چه انکار -که او در هر مرحله به متوني که مي‌خواند، نشان مي‌دهد. واکنش‌هايي که با هر کدام از آنها قسمتي از زندگي‌اش ساخته مي‌شود و او از خلالِ متون رشد مي‌کند. آگوستين‌ِ «اعترافات» يک انسان‌ِ متني است. انساني که از دلِ متون شکل مي‌گيرد و مي‌بالد. نه تنها از دل متن خودِ کتاب، که از لابه‌لاي هر آن‌چه که مي‌شنود و مي‌خواند. کارکرد فهرست عظيمي از متون که او در بخش اول اعترافات -مشتمل بر 9 فصل ابتدايي- به آنها اشاره مي‌کند, همين است: ساختن‌ِ آگوستين‌ِ زميني، آگوستين‌ِ جامعه‌اي، آگوستين‌ِ در گله و متعاقبِ آن، آگوستين‌ِ غرق در گناه و گمراهي.

ارتباطِ متون‌ِ موردِ اشاره در اين بخش، با «اعترافات» آگوستين، ارتباطي عموماً محتوايي است. براي او محتواها ارزش‌هاي عامه را مي‌سازند. خواه محتواي گناهکاري‌هاي ژوپيتر که مجوز گناهکاري سودجويان را صادر مي‌کند، خواه محتواي درس‌هاي خطابه و سخنوري که به وکلا اجازه‌ي توجيه گناهان‌ِ موکلين را مي‌دهد و خواه محتواي متون منحرف مانوي که عقايد عام را صورت‌بندي مي‌کند. رويکرد او به اين متون و ارتباطِ محتوايي آنها عموماً منفي است چرا که حتي رياضيات و فلسفه‌ي سيسروني و فلوطيني هم در اين بافت و از طريقِ محتوا، صرفاً به کار زندگي زميني و ارضاي غرايز جامعه و در نهايت تداوم گناه مي‌آيند. قراردادِ نانوشته‌اي در «اعترافات» وجود دارد: هر محتوايي به غير از محتواي کتاب مقدس که کلام خداست، محتواي گناه و شرک است و لاجرم شاهراهِ گمراهي.

پله‌ي اول کتاب «اعترافات»، پله‌ي زمين است: پله‌ي «هم‌کف»، پله‌ي جماعت. پله‌اي که تمام انسان‌ها صرف انسان بودن‌شان و اشتراک در گناهِ اوليه، بر آن قرار دارند و هر يک يا به گونه‌اي آن ‌را طي مي‌کنند يا بر آن مي‌مانند -و اکثراً هم بر آن مي‌مانند. آگوستين متوني مردمي و عامه را ليست مي‌کند و واکنش‌هايش به اين متون را شرح مي‌دهد تا نشان دهد که «آگوستين‌ِ زميني» کيست و از کجا آمده. آگوستين‌ِ زميني نوشتن و سخنوري را از ادبيات باستاني - به خصوص ويرژيل- و همچنين کتب خطابه آموخته، با ارسطو و سيسرون به فلسفه علاقه‌مند شده و اصول عقايد خود را با متون مانوي شکل داده است. اينها منابع و مآخذِ آگوستيني‌اند که در بخش اول «اعترافات» ساخته مي‌شود: آگوستين‌ِ نوشته‌شده بر 9 فصل ابتدايي کتاب که از طريقِ اين ارجاعات، همچون متني مي‌توان او را گشود و شناخت. آگوستيني که هيچ نيست مگر چهل‌تکه‌اي از محتواهاي متون‌ِ عامِ جامعه و آموزش: متون گناه. در واقع روي پله‌ي اول هستي، يعني همان زمين، تمام انسان‌ها کم‌وبيش ترکيبي از محتواهاي متوني هستند که از ابتداي زندگي مي‌شنوند يا مي‌خوانند و افلاطون و ارسطو و سيسرون و فلوطين و خودِ آگوستين هم از اين مساله مستثني نيستند. او مي‌داند که در فرآيند خلق خود به منزله‌ي يک انسان و نشان ‌دادن‌ِ فراز و نشيب‌هاي زندگي خود، نبايد محتواهاي متوني را که شنيده، ديده و خوانده فراموش کند و به همين دليل است که او هر يک از اين مراحل را از طريقِ متني خاص توضيح مي‌دهد.

تا اينجا همه چيز عادي است. اين سرگذشتِ هر انساني مي‌تواند باشد: ترکيبي از متون‌ِ گذشته و حال، متني براي آينده، مخزني از محتواها و مجموعه ‌واکنش‌هايي به متون. هر انساني، چنان‌که آگوستين، يک «رابطه‌ي بينامتني» است.

اما چرا آگوستين به نقل زندگينامه‌ي معمولي خود مي‌پردازد و چرا در ميانه‌ي راه آن‌ را رها مي‌کند؟ چرا او نام «اعترافات» را بر زندگينامه‌ي متني خود مي‌گذارد؟ هدف او از اين همه تلاش و تکنيک در نوشتن چنين متني چيست؟ بايد رابطه‌اي در ميان باشد بين صورت‌بندي آگوستين زميني و نام «اعترافات». اين رابطه را خود آگوستين توسط کلمه‌اي که بارها آن‌ را به کار مي‌برد، صورت‌بندي مي‌کند: «قرباني». او اعتراف مي‌کند تا گذشته‌ي خود را، خود را چنان که «هست»، به نفع آنچه که «بايد باشد»، به پيشگاه خداوند قرباني کند. او با اعتراف به آنچه که بوده، خود را نه تنها در پيشگاه خدا، که در نظر تمامِ مخاطبان و خوانندگان قرباني مي‌کند. او بي‌پرده و با اغراق مي‌گويد تا از شر آگوستين زميني خلاص شود و او را رها کند (يکي از دلايل رها کردن روايت زندگينامه‌اش در بزنگاه «ايمان» نيز همين است). آگوستين زميني -آگوستين درون‌ِ متن اعترافات- مي‌خواهد از پله‌ي اولِ هستي -بدن، جامعه، گله- گذر کند و آگوستين‌ِ نويسنده‌ي اعترافات مي‌خواهد نشان دهد که او از اين پله گذشته. لاجرم پس از روايت اغراق‌آميز گناهان‌ِ او، او را به درگاه حق قرباني مي‌کند تا راه عروج‌اش را باز کند -عموماً رابطه‌ي بين اين دو آگوستين در اين کتاب چنين چيزي است: يکي عمل مي‌کند و ديگري نشان مي‌دهد. اما عروج به کجا و از چه طريق؟ چرا آگوستين‌ِ متن به فکر گذار از پله‌ي اول مي‌افتد و چگونه آگوستين‌ِ نويسنده اين گذار را نشان مي‌دهد؟

در ميان محتواهايي که آگوستين زميني را شکل مي‌دهند، اموري وجود دارند که ذهن او را بيش از باقي مطالب به خود معطوف مي‌کنند: حقايق ازلي و ابدي. او در دفتر ششم بند چهارم يکي از آنها را مثال مي‌زند: 3+7=10. در نگاه آگوستين صحت اين معادله ارتباطي با زمان ندارد و سه به علاوه‌ي هفت در هر دوران و عصري نتيجه‌اي برابر با ده دارد و لاغير. چگونه است که امري فسادناپذير در هستي وجود دارد؟ چرا چنين چيزي مشمول کون و فساد و فناي زمان و زمانه نمي‌شود و از ازل تا ابد باقي مي‌ماند؟ خواست ناگفته‌اي در اين بذل توجه آگوستين به اين حقايق پنهان است: اگر امري جاودانه امکان حضور در هستي دارد، چرا «من» چنين نباشم؟ و اين بايد انگيزه‌ي اوليه‌اي براي صعود از پله‌ي اول به پله‌ي بعدي باشد (دفتر ششم، قطعات سوم و چهارم). اما اين امور جاودانه چيستند؟ با چه چيز در رابطه‌اند يا چه چيز آنها را به وجود آورده؟ اينها امور معقول‌اند. اموري از جنس «عقل»، همان‌ که خداوند آن ‌را به «صورت» خود آفريد. معقولات اموري از جنس خدا هستند. خالق ازلي-ابدي و جاودانه‌ي کل هستي. سرگشتگي، تمام است. راه اين پله‌ها به سوي خداست و بايد باشد. گمراهي و گناه، جاي خود را به طي طريقي با غايت مشخصي به نامِ «خداوند» مي‌دهد. پس پيش به سوي خدايي که از او آمده‌ايم و بايد به او برگرديم. آگوستين در بزنگاه ايمان است. او در يکي از مواعظ معروف خود (شماره‌ي 33) گزاره‌اي مشهور را صادر مي‌کند: «بفهم تا ايمان بياوري، ايمان بياور تا بفهمي». او کم‌کم دارد مي‌فهمد و همين فهميدن هم در متن، با تکنيک «ترکيب متون» به نمايش درآمده است: دفاتر ششم تا نهم که شرح ايمان آوردن‌ِ آگوستين است، ترکيبي است از متون‌ِ نوافلاطوني (به خصوص انئادهاي فلوطين)، روايت‌هاي عاميانه‌ي قديسان، اصول رياضي و منطقي به منزله‌ي سنگ محک افکار گمراه‌کننده‌ي مانويان و در نهايت «کتاب مقدس». محتواهاي معقول و جاودان از کل محتواهاي معمول و مناسبِ حالِ گله جدا شده‌اند تا جدايي آگوستين از پله‌ي اول را به نمايش بگذارند. او ابتدا با رجوع به متون رياضي آموزشي، اعتبار افکار مانويان را سست مي‌کند (دفتر ششم). سپس براي نمايشِ يافتن راه خود از ميان‌ِ حقايق موجود، به انئادهاي فلوطين رجوع مي‌کند (دفتر هفتم). و در نهايت تمامِ اين محتواها را ذيل محتواي ابتدايي کتاب مقدس قرار مي‌دهد. در واقع تمامِ اين معقولات جاودانه، تنها دروازه‌هايي هستند که بايد به سوي کتاب مقدس از آنها «گذشت». از طريقِ ترکيبي متني، و البته هنوز «محتوايي»، او نشان مي‌دهد که چگونه براي صعود به پله‌ي دوم آماده است. آگوستين در آن حدي فهميده که ايمان بياورد و راه را براي نزديک‌تر شدن به خدا باز کند اما هنوز مشکلي در کار است. فهم براي ايمان شرط لازم است اما کافي نيست. چيز ديگري بايد در کار باشد که صعود از پله‌ي اول به دوم را سهولت بخشد. آگوستين در کتاب «آيين مسيحي» اين شرط کافي را «لطف» مي‌نامد. لطف خداست که بنده‌اي از بندگان‌اش را به سوي خودش، به عروج، به پله‌ي دوم مي‌کشد و او را رستگار مي‌کند. يکي از کارکردهاي کتاب «اعترافات» نمايش همين لطف است که آگوستين را مردي برگزيده و رستگار نشان مي‌دهد. «اعترافات» علاوه بر نيايش يک مسيحي مخلص با خداي خود، نمايشنامه‌اي است از يک قديس. قديسي که آگوستين نويسنده، از آگوستين درون متن مي‌سازد. آنجا که به لطفِ خداوند و از طريقِ معجزه‌اي (دفتر هشتم، بند دوازدهم) آگوستين کتاب مقدس را «برمي‌گيرد و مي‌خواند» و ايمان مي‌آورد، دقيقاً جايي است که روايت زندگينامه‌اي او رها مي‌شود. آگوستين‌ِ زميني، تغييرِ ماهيت داده و قرباني شده، به پله‌اي بالاتر مي‌رود و ديگر چيزي ندارد که از زمين، از جامعه و گله، از انسان ‌بودن بگويد. از اينجا به بعد هر چه هست، جهان‌ِ ذهني آگوستيني است که روي پله‌ي دوم قرار دارد و راه قديس ‌شدن را مي‌پيمايد.

پله‌ي دوم، که بلندترين دفتر کتاب (دفتر دهم) و بخشي از دفتر يازدهم را شامل مي‌شود درگيري با همان حقايق ازلي و ابدي است از طريقِ متوني که اين حقايق در آنها نهفته است. اما اين بار شيوه‌ي برقراري ارتباط با اين متون «محتوايي» نيست. آگوستين مي‌خواهد درباره‌ي اين حقايق بينديشد، آنها را بشناسد و از همه مهم‌تر، در ذهن و حافظه‌ي خود جست‌وجو کند. او مي‌خواهد خدا را در درون خود بيابد و براي اين کار به تامل راجع به نفس و ذهن و حافظه نياز دارد. او شيوه‌ي اين تامل را از افلاطون، ارسطو، رواقيون و به خصوص فلوطين مي‌آموزد. ارتباطِ متون فلسفه‌ي کهن با متن «اعترافات» اين‌بار ارتباطي «روشي» است. متن «اعترافات» در روش انديشيدن‌ِ خود به جهاني که بشر است، با متن‌ِ فلسفه‌ي گذشته پيوند دارد. آگوستين تامل بر ذهن و حافظه را به شيوه‌ي افلاطون در رساله‌ي «فايدون» شروع مي‌کند، با تاملات ارسطو «درباره‌ي نفس» ادامه مي‌دهد و در نهايت با روش ديالکتيکي فلوطين در «انئاد چهارم» تمام مي‌کند بي‌اين‌که حتي يک بار نامي از يکي از اين سه برده باشد. پله‌ي دوم «اعترافات» نمايانگر آگوستيني است که به روش فلسفه‌ي باستان مي‌انديشد اگرچه محتواي آن‌را به همان صورت تکرار نمي‌کند. روش فلسفي، که از متون پيشين استخراج شده است، اين بار در خدمتِ سلوک به سوي خداوند به کار گرفته مي‌شود و نتيجه‌اي جز يافتن خداوند در نفس و ذهن انساني ندارد. و اين روند با گزاره‌ي مشهورِ صادره از آگوستين هماهنگ است: او محتواها را فهميده، ايمان آورده و اکنون نوبت فهم در مرحله‌ي بالاتر است. فهم روش انديشيدن به خداوند. فهم پله‌ي دوم: ورودِ به جرگه‌ي خواص. آگوستين نويسنده، آگوستين‌ِ درون‌ِ متن را به صورتِ ترکيبي از متون‌ِ فلسفي، در ميان حقايق جاودان، جداشده از زمين و ساکن بر پله‌ي دوم نمايش مي‌دهد. متون‌ِ تشکيل‌دهنده‌ي آگوستين‌ِ زميني قرباني و فروپاشيده مي‌شوند تا ترکيبي جديد از متون و ارتباطي تازه -ارتباطي روشي- آگوستين را در ميان‌ِ حقايق عقلي و دنياي فهم و استدلال بازسازي کند: آگوستين‌ِ زميني جاي خود را به آگوستين‌ِ فيلسوف مي‌دهد که پله‌اي به خداوند نزديک‌تر است. قديس، در اولين جهشِ خود به سمتِ تعالي، از زمين کنده مي‌شود و جايي معلق ميان‌ِ زمين و آسمان قرار مي‌گيرد. در اين مرحله معناي «اعتراف» عوض مي‌شود و «اعترافات» آگوستين تنها مي‌تواند تلاشي براي کسب «معرفت» باشد نه قرباني‌کردن‌ِ زندگي زميني چرا که او ديگر بر روي زمين و در بند بدن نمي‌زيد -و به همين دليل است که زندگينامه‌ي زميني او در اين مرحله رها مي‌شود. اگر فلسفه براي سقراط «تمرين‌ِ مردن» بود براي آگوستين «تمرين‌ِ تعالي» است.

رويکرد آگوستين به فلسفه همواره رويکردي دوگانه است. او از يک سو فلسفه را تقبيح مي‌کند و از سوي ديگر تقديس: فلسفه‌اي که در خدمتِ شناختِ خدا و نزديک ‌شدن‌ِ به او نباشد چيزي نيست جز شاهراهي به سوي کفر و تباهي (دفتر سوم، قطعه‌ي چهارم و دفتر چهارم، قطعه‌ي شانزدهم) و در عين حال، فلسفه‌ي همراه با ايمان، گذرگاهي است به سوي رستگاري و رسيدن‌ِ به خداوند (دفتر هفتم). اين رويکرد منحصر به کتاب «اعترافات» نيست و تقريباً در تمام کتب و مواعظ آگوستين تکرار مي‌شود. به هر حال، چه فلسفه شاهراهي به سوي تباهي باشد و چه دروازه‌اي به سوي خدا، يک چيز حتمي است: بايد از فلسفه «گذشت». تعليقِ ميان‌ِ زمين و آسمان، نمي‌تواند و نبايد مدت زيادي پايدار بماند. آن‌که سوداي قديس ‌شدن در سر دارد، بايد از اين پله نيز بگذرد تا عروجِ خود را کامل کند. تنها يک متن است که مي‌توان چونان «بهشت» در آن سکنا گزيد و عمرِ در رستگاري را در آن به سر برد: کتابِ مقدس. سه دفتر آخرِ اعترافات، تفسيري است اجتهادي، بر آياتِ ابتدايي «سفر تکوين». شايد در نگاهِ اول غريب و بي‌ربط به نظر برسد که يک «زندگينامه»، يک «اعتراف»، با تفسيري بر کتابِ مقدس به پايان مي‌رسد نه با سرانجامِ شرحِ‌حال شخصي. اما براي آگوستين در اين مقطع، اين دو با يکديگر تفاوتي ندارند: معناي «اعتراف» دوباره تغيير کرده. اعتراف اينجا به معناي دادن‌ِ «معرفت» و آگاهي تلقي مي‌شود و شرحِ حالِ قديس بر پله‌ي سوم -پله‌ي بهشت، آنجا که انسان و خدا يکي مي‌شوند- نمي‌تواند جز ارتباطي تفسيري و اجتهادي با متن کتاب مقدس باشد. آن‌که از پله‌ي دوم عروج مي‌کند و بر پله‌ي سوم پا مي‌نهد، نمي‌تواند چيزي جز کلامِ خدا بگويد. در بهشت هيچ متن و هيچ کلمه‌اي نيست مگر کلمه‌ي خدا. آگوستين‌ِ درون‌ِ متن دوباره تغيير ماهيت مي‌دهد: سه فصلِ آخر کتاب، نمايش زندگاني آگوستين‌ِ آسماني است. آگوستيني که از تمام ظواهر و قيودِ زمين پيراسته شده و به خداوند پيوسته است: قديس، با تکرار و تنويرِ کلام خدا، از نقطه‌ي نهايي عروج، از «معراج»، از درون‌ِ «باغ عدن»، با پيروان و خوانندگان‌اش سخن مي‌گويد. تمامِ متوني که آگوستين‌ِ «اعترافات» -چه آگوستين‌ِ زميني، چه آگوستين‌ِ فيلسوف- را ساخته‌اند کنار گذاشته مي‌شوند و سه فصلِ آخر تنها رابطه با يک متن است: سفر تکوين و آن‌هم نه رابطه‌اي محتوايي يا روشي، که رابطه‌اي اجتهادي و تفسيري. شرحِ حال و زندگي آگوستين‌ِ آسماني در تنويرِ کلامِ کتابِ مقدس خلاصه مي‌شود و بس.

سه سري يا سه سلسله از متون در اعترافات آگوستين به هم مي‌رسند تا تصويري از يک انسان‌ِ عروج‌کرده، يک انسان‌ِ خداشده، يک «قديس» را بسازند. ترکيبِ اين سه دسته متن هم با يک رابطه‌ي متني و تحتِ دو قاعده‌ي معروف که آگوستين از متون‌ِ پيشين اخذ کرده، انجام مي‌شود: قاعده‌ي تثليث در متن‌ِ کلامِ مسيحي و نظريه‌ي فلوطيني «شر». آگوستين تحتِ تاثير تثليث، معمولاً تفکري سه‌گانه، سه‌قطعه، يا سه‌مرحله‌اي را به نمايش مي‌گذارد. براي او در کتاب «درباره‌ي تثليث»، سه پايه‌ي تثليث، سه وجه مختلف از يک چيزند. کثرتي در خداوند وجود ندارد و خدا «واحد» است. اما اين «واحد»، به صورتي سه‌گانه يا سه‌وجهي به نمايش درمي‌آيد. تفکر آگوستين مملو از سه‌گانه‌هايي است تحت تاثير تثليث: «زندگي، فهم، هستي»، «بودن، دانستن، عشق»، «حافظه، شناخت، اراده»، «طبيعت، شناخت، قاعده» و ... . صورتِ خداوند يا آن وجهه‌اي که خدا با آن به نمايش درمي‌آيد «ثالوث» يا «سه‌گانه» است و در نتيجه، روحِ بشر که به گفته‌ي خدا به «صورت» خداوند آفريده شده نيز بايد چنين نمايشي داشته باشد. روحِ بشر نيز يک «واحد» است که از طريقِ صورتي «ثلاثي» به نمايش درمي‌آيد اگرچه تحت تاثير گناهِ اوليه اين صورت معوج و پنهان شده است و تنها تعدادِ کمي از بندگان‌ِ مخلص که موردِ لطف قرار گرفته‌اند اين صورت را بازمي‌يابند: «زندگي، فهم، هستي». آگوستين‌ِ نويسنده، آگوستين‌ِ متن‌اش را بر حسب همين سه‌گانه مي‌چيند و متوني را که سازنده‌ي اويند تحت تاثير همين قاعده ترکيب مي‌کند: «متون‌ِ زندگي، متون‌ِ فهم، متون‌ِ هستي» يا «ادبيات و خطابه، فلسفه، کتاب مقدس». اين هر سه «آگوستين»اند اما از سه وجه يا سه منظر. در واقع آگوستين هيچ‌کجا زندگينامه‌اش را رها نمي‌کند. فصول انتهايي کتاب در واقع ادامه‌ي زندگي اويند اما از آن وجوهي که ديگر زميني نيست.

قاعده‌ي ديگر نظريه‌ي «شر» است: در ديد فلوطين و به تبع آن آگوستين، شر امري عدمي است و وجودِ جوهري ندارد، به اين معنا که شعر همان عدم يا فقدان‌ِ خير است. اگر خير مطلق خداوند باشد موجودات، بر حسبِ فاصله‌اي که با او دارند از خير بهره‌مند مي‌شوند و شر، در واقع چيزي نيست جز دورترين فاصله با منبعِ مطلقِ خير. آگوستين سه قسمتِ «اعترافات» خود -و در واقع سه قسمتِ شخصيتِ ساخته‌شده در اعترافات- را بر مبناي چنين نظريه‌اي فاصله‌بندي مي‌کند: دورترين قسمت يا وجه آگوستين به خدا، وجه زميني يا «زندگي» است که در آن هم شر و بيماري وجود دارد و هم گمراهي و گناه. پس از آن وجه معلق يا «فهم» است که پله‌اي به خدا نزديک‌تر شده و از آن شر فراگير و گمراهي ويران‌کننده‌ي زميني در آن خبري نيست. اينجا تنها امکان‌ِ ابتلا وجود دارد و خطرِ گناه (دفتر دهم) و در نهايت پله‌ي سوم که درون‌ِ خداست و نه از شر خبري هست و نه از گناه. هر چه هست خير و رستگاري محض است و روايتِ خلقتِ خداوند. تثليثِ برسازنده‌ي آگوستين درون‌ِ متن، تحتِ تاثيرِ قاعده‌ي شر فاصله‌بندي مي‌شود تا گناه و گمراهي آگوستين را توجيه کند و رستگاري او را مستدل و ملموس‌تر.

آگوستيني که از طريقِ «اعترافات» ساخته مي‌شود آگوستيني است که از ترکيبِ متون‌ِ مختلفي شکل گرفته که رابطه‌اي با هم و با مراحلِ زندگي او برقرار مي‌کنند. همين ترکيب هم تحت تاثير قواعدي متني صورت پذيرفته و به ثمر رسيده است. اين همه گوياي چيزي است: جهاني که «اعترافات» به منزله‌ي اثري ادبي مي‌سازد، تنها يک انسان است و سير زندگي‌اش از حيوان تا خدا. و اين جهان چيزي نيست جز يک رابطه‌ي بينامتني عظيم که در تمامِ لحظات‌اش از طريقِ اين رابطه روايت مي‌شود. آگوستين‌ِ متن، ترکيبي است از متون که حتي صورتِ اين ترکيب را هم متن‌ها به او بخشيده‌اند. آگوستين‌ِ نويسنده براي روايتِ زندگي آگوستين‌ِ قديس، از تکنيکِ ترکيبِ متون کمک مي‌گيرد و روايتِ او در واقع، پرده‌هاي مختلفِ يک نمايش‌اند که متون‌ِ مختلف در آن ايفاي نقش مي‌کنند. آگوستين‌ِ نويسنده نشان مي‌دهد که چگونه يک انسان، -‌چه انساني عادي و چه يک قديس‌- به چه معنا و از چه زاويه‌اي تنها يک رابطه‌ي بينامتني است و بس. او از تمامِ قدرتِ خود در خوانشِ متون پيشين کمک مي‌گيرد و محتواها، نظريه‌ها، فرم‌ها و تکنيک‌ها، روش‌ها و خصوصيات متون پيشين را با هم ترکيب مي‌کند تا اثري ادبي و شديداً تاثيرگذار از روايت رستگاري خود ارائه دهد. اين اثر بي‌شک راوي پهلواني آگوستين يا «رجزنامه»ي او در عرصه‌ي «خوانش متن» است.

اما اين همه‌ي ماجرا نيست. جهاني که در «اعترافات» ساخته مي‌شود با جهان نويسنده و در واقع با خود نويسنده همنام است. آگوستين‌ِ نويسنده، «خود»ش را مي‌سازد و به نمايش مي‌گذارد و اين کار را زماني انجام مي‌دهد که خود به قديسي بزرگ مبدل شده و سير پهلواني‌اش را به سوي خدا طي کرده است. همين امر لوازم و لواحقي را براي نوشتن ايجاب مي‌کند. «اعترافات» از زبان‌ِ يک «قديس» نوشته مي‌شود آن‌هم زماني که او در بهشت و درون‌ِ خداوند جاي گرفته و سکنا گزيده است. به همين دليل هم سبک زباني و ساختارِ نثر کتاب و همچنين صورت‌بندي فصول و قطعات از قواعد خاصي پيروي مي‌کنند. قواعدي که همچنان حاصل ارتباطي با متون‌ِ گذشته است. ساختارِ دفاتر و قطعه‌بندي کتاب به وضوح شباهتي با آثار نوافلاطونيان به خصوص فلوطين و فرفوريوس دارد. همان‌ها که متون‌شان پله‌اي براي عروجِ آگوستين بود. فرفوريوس متون‌اش را به دفاتر يا کتاب‌هايي تقسيم مي‌کرد و هر دفتر شاملِ قطعاتي شماره‌دار بود که موضوعات را از هم جدا مي‌کرد. او در ترتيب‌بندي و ويراست آثار فلوطين -انئادها- نيز همين صورت را به کار برد. و آگوستين هم در مقامِ متفکري نوافلاطوني-مسيحي، چنين ساختاري را براي کتاب‌اش به کار مي‌گيرد. اما مساله‌ي مهم‌تر سبک و ساختار زباني کتاب است. نحوه‌ي انتخاب کلمات و نحو آگوستين از همان ابتدا که شرح زندگي زميني و گناهان اوست هم به وضوح سبک کتاب مقدس و روايت انجيل يا ادعيه‌ي انجيلي است. به همين دليل هم بسامد زياد نقل‌قول‌هاي مستقيم از کتاب مقدس همگوني و تجانس متن را برهم نمي‌زند. حجمِ کثيرِ اين نقل‌قول‌ها از اين هم فراتر مي‌رود: اگرچه در نگاهِ اول، «اعترافات» يک مونولوگ دروني و نجواي يک مسيحي مخلص با خدايش به نظر مي‌رسد اما در واقع اين کتاب يک مونولوگ نيست. نقل‌قول‌ها در حقيقت پاسخ‌هاي خداوند به نجواهاي آگوستين‌اند. آگوستين از طريقِ تکنيک نقل‌قول و امتزاج‌اش با متن، خود را در مقامِ ديالوگ با خدا قرار مي‌دهد. صورت و سبک زبان آگوستين، او را از همان ابتدا در «باغ عدن» و در مقامي برابر با خدا و هم‌سخني با او نمايش مي‌دهد. اگرچه آگوستين‌ِ درون‌ِ متن راهي دراز را طي مي‌کند تا به خدا برسد اما آگوستين‌ِ نويسنده از همان آغاز، در اين پله و مقام قرار دارد و کل روايت را با زبان‌ِ ديالوگ با خداوند مي‌نويسد. صفحه‌اي نيست که در آن خداوند پاسخي به آگوستين ندهد يا در تاييد سخنان‌اش چيزي از کلام خود را نيفزايد و دفتري نيست که آگوستين از احساسات و حالاتِ دروني خدا چيزي به مخاطبان‌اش نگويد. سبک «اعترافات» به ما مي‌گويد که اين کتاب در بهشت و در هم‌جواري با خداوند نگاشته شده و از همان ابتدا کار دست يک «قديس» است. روشِ تمثيلي آگوستين در روايتِ زندگي که به وضوح از تمثيلاتِ کتابِ مقدس برگرفته شده نيز مويد اين مساله است. آگوستين‌ِ نويسنده در روشِ نوشتارش هم از تکنيک‌هاي بينامتني سود مي‌برد و با ارتباطي که به لحاظ صوري با متون نوافلاطوني و کتابِ مقدس برقرار مي‌کند خود را از همان ابتدا در جايگاهِ مالک هر سه وجه انسان -زندگي، فهم، هستي- و عبورکرده از سه پله مي‌نشاند و معرفي مي‌کند. «اعترافات» در اين سطح از رابطه‌ي متني هم، نمايشنامه و نمودي از جايگاهِ والا و متعالي قديس آگوستين است.

آگوستين‌ِ درون‌ِ متن يک رابطه‌ي بينامتني است اما آگوستين‌ِ نويسنده کيست؟ او نيز يک رابطه‌ي بينامتني است و از طريقِ ترکيبِ خاصي از متون به نمايش درمي‌آيد. اينجا، هم آفريننده و هم آفريده ترکيبي متني‌اند. يک ترکيبِ متني (آگوستين‌ِ نويسنده) ترکيبي ديگر (آگوستين‌ِ «اعترافات») را مي‌سازد. اين سلسله تا کجا ادامه مي‌يابد؟ انتهاي اين سلسله کجاست؟ «اعترافات» به ما مي‌گويد که هيچ جا: اين سلسله را نهايتي نيست چرا که خود خالق هم در اين کتاب ترکيبي متني است از دفاتر مختلفِ کتاب مقدس. او هم در مقامِ هم‌سخن و مويد، مدام به متن ارجاع مي‌دهد و از طريقِ متن سخن مي‌گويد.

شايد اين ذاتِ هستي باشد که جهان انساني «رابطه‌اي بينامتني» است و بس. همه چيز مطابق دفتر دهم «اعترافات» به حافظه ارجاع دارد. جهان‌ِ انساني درج «در حافظه» است و «از طريقِ حافظه» تاثير مي‌گذارد. حتي اندازه‌گيري زمان نيز در واقع اندازه‌گيري حافظه است (دفتر يازدهم). اندازه‌گيري اطلاعات حک‌شده در حافظه. اندازه‌گيري «متن» (بي‌ربط نيست که مثالِ آگوستين در دفتر يازدهم براي اندازه‌گيري زمان، مثالي از بلنداي يک شعر است). همه چيز براي انسان از طريقِ متن مي‌گذرد، حتي زمان. شايد يکي از معاني و اشاراتِ تلويحي کتابِ آگوستين نيز همين باشد: انسان، خود را به صورت متني مندرج در حافظه‌اش مي‌شناسد، همان‌طور که ديگران را و همان‌طور که جهان را و در نهايت همان‌طور که خدا را از طريقِ درج در کتابِ مقدس. اگر جهان‌ِ ايده‌آليست‌ها جهاني سراسر متشکل از تصوير است، جهاني که «اعترافات» ارائه مي‌دهد جهاني تماماً متني است. جهاني که ترکيبِ متون آن‌را شکل داده‌اند. جهاني شکل‌گرفته از لابه‌لاي سطور کتاب‌ها که سلسله‌ي آفرينشِ متني‌اش تمامي ندارد. هر نسل زاييده و آفريده‌ي مجموعه‌ي نوشتارِ نسل قبل و نسل‌هاي قبل است و نسلِ بعد و نسل‌هاي بعدش را مي‌نويسد. بي‌ربط نيست که آگوستين را يکي از «پدران» کليسا مي‌خوانند. او در «اعترافات» نه تنها خودش را، که شيوه‌ي زندگي‌اي هزاران‌ساله را مي‌نويسد و مي‌آفريند. قرون‌ِ وسطا و کليساهاي سربه‌فلک‌کشيده‌اش، متالهان و قديسان‌اش، اسقف‌ها و پاپ‌هايش، تفتيش عقايدش، باروها و جنگ‌هاي صليبي‌اش، همه و همه از ميان‌ِ سطر به سطر و بند به بند و «کلمه» به «کلمه»ي «اعترافات» و «اعترافات»ها زاده مي‌شوند و مي‌بالند. هر دوران و عصري، رابطه‌اي است بين متوني که آگوستين‌هاي نسل قبل‌اش، در طرح و شرح روايت‌هاي پهلواني‌شان نوشته‌اند. حتي خود خداوند هم جهان را از طريقِ «کلمه» آفريد...

این مطلب در همکاری با مجله سینما و ادبیات منتشر می شود